

اوضاع اجتماعی اصفهان، پیش از برخاستن رضاخان

محمد رحیم اخوت

منبع مهم مردم‌شناسی و تاریخ‌نگاری جلب شده است» (ص ۳۰، پانویس ۱).

کتاب از طبابت تا تجارت «خاطرات یک تاجر اصفهانی» است که در آغاز جوانی از خرده‌فروشی در بازار، به داروفروشی و عطاری و سپس به طبابت می‌پردازد؛ و سرانجام در میانسالگی، در آستانه روی کار آمدن رضاشاه و پایان یافتن دوره قحطی و ناامنی، به کار تجارت در بازار بازمی‌گردد. «این خاطرات تنها سه سال»، یعنی از سال ۱۳۳۴ تا

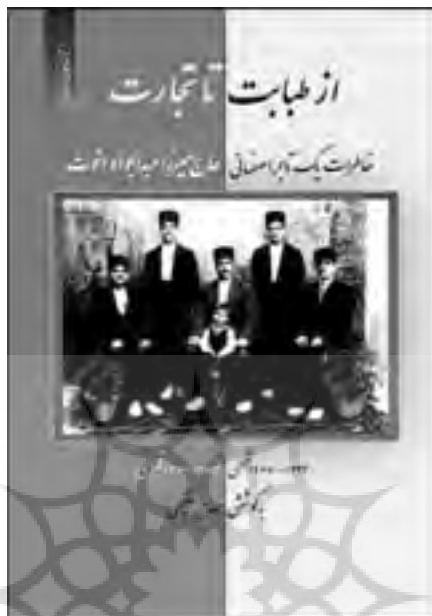
۱۳۳۷ قمری (۱۲۹۴ تا ۱۲۹۷ شمسی / ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ میلادی) را در بر می‌گیرد.

نویسنده خاطرات «در سن بیست و هشت سالگی شروع به نوشتن خاطرات خود

کرده است و در سن سی و یک سالگی، زمانی که به عنوان طبیب به منطقه بختیاری رفته و برای معالجه خانهای بختیاری در چهار محال بختیاری ساکن شده است، پایان می‌یابد» (ص ۳۲). رویدادهای قبل و بعد از این زمان را یا خودش از یادمانده‌های کودکی و نوجوانی ذکر کرده، یا فراهم آورنده کتاب با «آثکا به فن مصاحبه یا فرهنگ شفاهی» (ص ۳۱) ترسیم و تعریف می‌کند.

نزدیک به یک سوم کتاب به مقدمه فراهم آورنده کتاب اختصاص دارد؛ که در آن به موضوعهایی چون «خاطره‌نگاری، روزنامه خاطرات، شرح حال نویسی و حدیث نفس»، «زندگی و دوران میرزا عبدالجواد در اصفهان»، «وضع اجتماعی اصفهان در دوره زندگی میرزا عبدالجواد»، «محله‌ها و جمعیت اصفهان و نحوه اداره شهر در این دوران»، «نقش عشایر بختیاری در اصفهان، تأمین امنیت و هرج و مرج»، «قحطی در اصفهان»، «وضعیت بهداشت در اصفهان و تجدد در عرصه طب»، «تأسیس مریضخانه‌های جدید در اصفهان» و «مریضخانه اسلامی»، و سرانجام «زندگانی خصوصی» صاحب خاطرات و «مسئله تغییر لباس و کشف حجاب» و تأثیر آن در زندگی خصوصی او می‌پردازد. در این مقدمه هر کدام از موضوعهای یادشده، گاه به تفصیل و گاه به اختصار بررسی شده و بر ارزش کتاب افزوده است.

چیزی که این مقدمه و این کتاب را از وقایع‌نگاریهای این دوره تاریخی تا اندازه‌ای متمایز می‌کند، پرداختن به «زندگی خصوصی میرزا عبدالجواد و به عبارتی «اندرونی» اوست؛ آن هم «با نگاهی از «درون» به «بیرون» (ص ۶۸). نویسنده یادآور می‌شود: «در حقیقت



از طبابت تا تجارت: خاطرات یک تاجر اصفهانی. حاج میرزا عبدالجواد اخوت. به کوشش و با مقدمه مهدی نفیسی. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۶. ۳۳۶ ص. مصور. ۴۰۰۰۰ ریال.

«ما از قدیم‌الایام [...] شاهد انواع گوناگون از "نگارشهای غیررسمی" بوده‌ایم. اگرچه ظاهراً این نوشته‌ها خارج از حیطه اصلی ادبیات قرار گرفته‌اند، مع‌هذا از نظر تاریخ‌نگاری، مردم‌شناسی و ادبی حائز اهمیت بسیار هستند. انواع گوناگون این نگارشها عبارت‌اند از: تراجم،

تذکره نویسی، حدیث نفس، خاطره‌گویی و خاطره‌نگاری، اتوبیوگرافی و یا شرح خودنگاری، منشآت، کارنامه‌نویسی، اندرزنامه و سفرنامه‌ها.»* (ص ۲۸)

از میان این گونه «نگارشهای غیر رسمی»، «حدیث نفس» و «خاطره‌نگاری» که علی‌الاصول بازتاب صریح‌تر و مستقیم‌تر «خود» بی‌حجاب نویسنده است، به‌رغم اهمیت اجتماعی و فرهنگی آن، در فرهنگ و ادب ما سابقه چندانی ندارد. به قول نویسنده: اساس این‌گونه نوشته‌ها «بر گرد زندگی خصوصی راوی دور می‌زند» و به «رشد فردیت دور محور امانیسم» بر خاسته از «رنسانس اروپا» مربوط می‌شود (ص ۲۹) که در ایران هم بعد از نهضت مشروطیت نمونه‌های نصفه نیمه‌ای از آن به وجود آمد. «از نمونه‌های جدید این نوع حدیث نفس در زبان فارسی، کتاب خاطرات شاهرخ مسکوب می‌باشد که با نام روزها در راه در خارج از کشور در دو جلد منتشر شد» (ص ۳۰). اما در آن کتاب نیز بسیاری از نامها با یک یا دو حرف رمز آمده که نشان از دلواپسی نویسنده از شناخته‌شدن افراد حقیقی است. به قول نویسنده مقدمه: «لازمه این نوع ادبی، پرورش فردیت و "منیت" به مفهوم مثبت آن است. یعنی مستقل و آزاد اندیشیدن و با جسارت و تهور حرف دل خود را زدن است؛ بدون ملاحظاتی اجتماعی و قید و بندهای اجتماعی.» (ص ۳۰) چیزی که در جامعه ایران، حتی در میان فرهیختگان، هنوز درست جا نیفتاده است؛ گرچه به گفته نویسنده: «در سالهای اخیر توجه نویسندگان و روشنفکران ایرانی به موضوع پراهمیت شرح زندگانی خصوصی در مقابل زندگی عمومی، به عنوان

دفترچه خاطرات میرزا عبدالجواد شرح «بیرونی» یا زندگی در عرصه عمومی است؛ اما این بخش شرح «اندرونی» یا زندگی در عرصه خصوصی‌اش را شامل می‌شود. بیان این دو عرصه از چند نظر با اهمیت است: اول آنکه «چندصدایی» بودن زندگانی پرتلاطم او را نشان می‌دهد. دوم آنکه اگر میسر شود تصویری متعادل از زندگانی او، با همه پستی و بلندیهایش ترسیم می‌شود؛ و این دو از نقطه نظر مردم‌شناسی و جان بخشیدن افراد در جایگاه تاریخی‌شان مهم است.» (صص ۶۸ و ۶۹).

موضوع «چندصدایی بودن زندگانی پرتلاطم او را» چندان نباید جدی گرفت. زیرا اولاً گرچه در اینجا افراد متعدّد حرف می‌زنند، اما همه تقریباً از منظری واحد به زندگی نه چندان خصوصی میرزا عبدالجواد می‌نگرند که با «چندصدایی» (پلی فونیک) زمین تا آسمان فرق می‌کند. ثانیاً زندگانی او، آن‌طور که در این کتاب می‌بینیم، چندان «پرتلاطم» هم نیست. تلاطمی اگر هست (که هست) بیشتر در «عرصه عمومی» و زندگی اجتماعی جامعه‌ای است که یکی از پرتلاطم‌ترین دوره‌های تاریخی خود را می‌گذراند. با این همه، در اینکه چنین منتهایی «از نقطه نظر مردم‌شناسی» و شناخت رویدادهای تاریخی «در جایگاه تاریخی‌شان» (و نه از منظر امروز) اهمیتی خاص دارد، تردید نمی‌توان داشت.

بعد از مقدمه نسبتاً مفصل و پژوهشگرانه‌ای که با اطلاعات کافی در خصوص رویدادهای اجتماعی و «زندگی عمومی» جامعه ایران و اصفهان در یکصد سال پیش و قحطی و ناامنی اواخر حکومت قاجار و برآمدن رضاشاه و کم و کیف اصلاحات و تجدّدگرایی‌های حکومت نوپا همراه است، به متن «خاطرات» می‌رسیم که یکصد و هشتاد صفحه از کتاب را (صص ۱۰۳ تا ۲۸۳) در بر می‌گیرد.

نویسنده خاطرات، نخست به معرفی خود و آنچه «از شش سالگی به بعد» در خاطرش مانده می‌پردازد؛ و «از این به بعد هم یوم به یوم» (ص ۱۰۳) رویدادهای زندگی‌اش را شرح می‌دهد. نحوه «درس خواندن»، «شروع کار [...] در دکان عطاری پدر»، همکاری با یک طبیب دانش آموخته در دارالفنون، اشاره به «عقاید مسلکی» و مبانی «عقیدتی» راوی، «تأسیس مریض‌خانه [...] در اصفهان و شروع به کار در آنجا»، «بلوا در اصفهان»، «استبداد و مشروطیت» از دیدگاه راوی، «مختصری از تاریخ قاجار» و شاهان آن دودمان، «تشکیل حفظ‌الصحة بلدیة» در اصفهان و چگونگی بهداشت و درمان در آن دوران، «اخذ دیپلم طبابت»، «ورود قزاق‌های روس به اصفهان»، «اشغال ایران توسط روس و انگلیس»، «گرانی نان، بی‌آبی، قحطی و احتکار و ناامنی»، «تأسیس شرکتهای خیریه کمک به مستمندان»، «حال سیاسی ایران در این ایام»، «باز هم دغدغه نان و قحطی و شیوع بیماری»، «باز هم دغدغه نان و امراض واگیردار»، «شیوع مرض وبا در اصفهان و اطراف»، «قیمت اجناس»، «شیوع آنفولانزا» و احوالات شخصی و شغلی، مباحثی است که نویسنده خاطرات، به قول خودش «یوم به یوم» آن را شرح می‌دهد. این ایام مربوط است به آخرین سالهای حکومت قاجار، و به روشنی نشان می‌دهد که چرا جامعه شهری ایران، یا دست کم قشر متجدّد و «منورالفکر» آن، به استقبال اصلاحات رضاشاهی رفتند. چیزی که به قول نویسنده «پیشگتار» «آرزوی اکثر روشنفکران آن زمان» و از جمله این طبیب جوان اصفهانی بود. آنها آرزو داشتند «رهبری مقتدری» بیاید و «حکومت قانون را جایگزین وضعیت آشفته جامعه نماید و موجب

وحدت ملی شود» (صص ۲۰ و ۲۱). گرچه به نظر نویسنده «با روی کار آمدن رضاشاه و سرآغاز دوران تجدّد اقتدارگرایانه، به خصوص مسئله تغییر لباس و کشف حجاب [...] موجب بازگشت» آنان به «شیوه زندگی سنتی» می‌شود (ص ۲۰). او تصوّر می‌کند «موضوع حق انتخاب لباس [...] در یک جامعه مدنی به عنوان یک امر کاملاً خصوصی و فردی تلقی می‌شود و باید از جانب حکومت، تا زمانی که به عرف و اخلاق عمومی خدشه‌ای وارد نکرده، به لحاظ حفظ حقوق فردی انسانی مورد احترام و حمایت (و نه دخالت) قرار گیرد.» (همان) او معتقد است دخالت حکومت رضاشاهی در این «امر کاملاً خصوصی و فردی» «منفی و زیانبار بوده است». او تصور می‌کند این «مسئله» «می‌توانست به صورت تدریجی و داوطلبانه و از طریق آموزش جدید در مدارس و گسترش نهادهای مدنی و به طریق مسالمت‌آمیز انجام گیرد.» (همان)

بستگان و بازماندگان میرزا جواد، که همه بسیار مذهبی و سنتی‌اند (این امر از مصاحبه‌ها و عکسهای آنها به روشنی هویداست) چنین وانمود می‌کنند که او به سختی تن به تغییر لباس داده و از سر اجبار آن را بر خود تحمیل کرده است. چیزی که یکی از مبانی تحلیلهای نویسنده پیشگفتار و مقدمه است. اما علاوه بر پرتلهای که «باکت و شلوار» [!؟] شیک و کراوات زده، آراسته و تمیز» (ص ۳۶) و با صورت تراشیده و سیل معروف به هیتلری، از میرزا عبدالجواد در دست است، دو عکس دسته‌جمعی دیگر هم از او با هر چهار پسرش در کتاب چاپ شده (صص ۳۷ و ۳۸) که آنها را با لباس جدید و کلاه پهلوی نشان می‌دهد. اگر او آن پرتله (عکس پرسنلی) را مثلاً برای اسناد اداری برداشته باشد، آن دو عکس دیگر را جز به میل و اراده خویش، برنداشته و احتمالاً برای نشان دادن تمایلات تجدّدخواهانه خود بوده است. این عکسها چیزی را نشان می‌دهد که چه بسا «سانسور» شده است؛ در خاطرات او می‌خوانیم «... چگونه اشخاصی را که به خیال راه حق، صراط بالطل را طی کرده‌اند معذب می‌نماید. خلاصه عقیده من این است که اگر واقع و حقیقت کسی راه حق را بجوید و به خیال حق، باطل را طی کند، خداوند به نیت او نجاتش می‌دهد. اگر چه خیلی از طوایف و فرق، [این] عقیده را مذموم می‌دانند، بلکه بعضی کفر و معتقد به این عقیده را کافر می‌دانند، ولی من عقیده‌ام این است و از خدا مسئلت می‌کنم به این عقیده بمیراندم و تا حیات دارم به این عقیده باقی باشم که احدی را بد ندانم و اسباب اذیت کسی را فراهم نیآورم...» (ص ۱۱۱).

سه نقطه‌های آغاز و پایان عبارت بالا از متن کتاب است و فراهم آورنده در پانویس یادآور می‌شود که «پاراگرافی که در پرانتز [گیومه] نوشته شده است متعلق به صفحه ۱۳ خاطرات است که شخصی، احتمالاً یکی از پسرهای میرزا جواد، با خط کشیدن روی آن در حقیقت آن را سانسور کرده است. پس از آن نیز صفحات ۱۴ و ۱۵ از دفتر خاطرات پاره و مفقود شده است. به نظر می‌رسد که سانسورچی با نقطه نظرات متعارف و مصالحه جویانه نویسنده خاطرات در زمینه شیخیه موافق نبوده است.»!

با این همه، این کتاب از نظر «مردم‌نگاری» و جامعه‌شناسی تاریخی ارزش ویژه خود را دارد؛ و همان‌طور که فراهم آورنده می‌گوید: «در زمینه تجدّد و سنت، روشنفکران ایرانی بسیار نوشته‌اند. ولی کمتر کتابی وجود دارد که پیچیدگی پروسه تجدّد و تجدّدخواهی و اثرات آن را بر روی اقشار مختلف جامعه از طریق مردم‌نگاری و تحقیقات

میدانی انجام داده باشد. برای عمق بخشیدن به گفتمانی که هم اکنون در این زمینه در جریان داشت [است]، آشنایی با وضعیت خانواده‌های سنتی و عکس‌العمل مشخص آنان در برخورد با موج تجدیدگرایی در ایران ضروری است. باشد که ذکر خاطرات حاج میرزا عبدالجواد و مقدمه‌ای که با اتکا [به] تاریخ شفاهی این خانواده نوشته شده، بتواند پیچیدگی درونی و مکانیسم این دگرگونی، عمل و عکس‌العمل‌ها را بهتر به معرض نمایش گذارد. اگر این کتاب بتواند تنها سهم کوچکی در این زمینه داشته باشد، نویسنده به مقصود خود رسیده است.» (ص ۲۱).

در اینکه «نویسنده به مقصود خود رسیده است» تردید ندارم. او توانسته - به قول خودش: - «با نگاهی از «درون» به «بیرون»، «زندگی خصوصی» میرزا عبدالجواد و به عبارتی «اندرونی» او» (ص ۶۸) را تا اندازه‌ای نشان دهد. ما با این نمونه نوعی (Case Study) شاید بتوانیم دریابیم که چه شد که چنین شد. نویسنده مقدمه می‌گوید: «آیا نمی‌توان دوران گذار ایران و تضادهای درونی آن را در طرز لباس پوشیدن آنان [یعنی میرزا عبدالجواد و پسرانش] مشاهده کرد؟ و بالاخره در آخرین عکسی که از او موجود است و در سال ۱۳۲۳ ش، یعنی یک سال قبل از فوتش، در شیراز گرفته شده است، او را باکت و شلوار می‌بینیم؛ در حالی که پیراهن بدون یقه‌ای به تن کرده است و ریش کم‌پشتی بر صورت دارد. قیافه‌ای که ما را به یاد مردان دوران بعد از انقلاب اسلامی می‌اندازد. دورانی که دیگر او حاجی شده است و تاجر جالفتاده‌ای در بازار تهران است.» (صص ۳۸ و ۳۹).

و اما کیفیت چاپ و آماده‌سازی کتاب.

در شناسنامه کتاب به ویراستاری و نمونه‌خوانی اشاره‌ای نشده است؛ اما یادآور شده‌اند که «حروفچینی، صفحه‌آرایی و نظارت: نشر تاریخ ایران». هر چند اقدام ناشر در چاپ و انتشار اسناد و مدارک شخصی و متتهایی از این دست (که نسبت به آثاری چون رمان، خوانندگان و مشتریان کمتری دارد) سزاوار قدردانی است، اما نشر تاریخ ایران در «حروفچینی، صفحه‌آرایی و نظارت» بر چاپ این کتاب، چنان‌که از یک ناشر معتبر انتظار می‌رود، به قدر کافی دقت نکرده و «نظارت» خود را به درستی انجام نداده است. علاوه بر غلطهای چاپی فراوان و افتادگیها و تکرارهای متعدد که در غیاب نمونه‌خوان به کتاب راه یافته، خطاهای توأمان «حروفچینی» و «صفحه‌آرایی» هم در کتاب دیده می‌شود. مثلاً واژه «همنوع»، علاوه بر جدانویسی، «هم» در آخر سطر آمده است و «نوع» در اول سطر بعد (چند بار، در صفحه‌های ۲۰۱ و ۲۰۲) یا در صفحه ۲۳۷، «وخیمی» به وضع وخیمی درآمده و او آن در ته سطر بالا و بقیه‌اش در سر سطر پایین قرار گرفته است!

بجز اینها، خطاها و بی‌دقتی‌های فراهم آورنده کتاب (که در شناسنامه کتاب «مقدمه و تصحیح» از اوست) نیز کم نیست، از آن جمله است:

۱. در صفحه ۲۳ از «حاج میرزا رضا اخوت» (پدر میرزا عبدالجواد) یاد شده، که او قبل از عصر رضاشاه و انتخاب نام فامیل «اخوت» فوت کرده است. این نام خانوادگی را پسران او، مدت‌ها بعد از فوت پدر، برای خود انتخاب کرده‌اند. میرزا رضای مذکور، همچون برادر ارشدش (حاج میرزا حسن)، گویا به «موسوی» ملقب بوده است.

۲. در صفحه‌های ۲۵ و ۴۶ و ۵۳، چند بار از «روسیه شوروی» یاد

شده، که باید روسیه تزاری باشد. موضوع اشغال ایران در زمان احمدشاه، به قبل از انقلاب بلشویکی اکبر و تشکیل حکومت شوروی باز می‌گردد.

۳. مقدمه‌نویس در ذکر اسامی خاص دقت کافی به کار نبرده و بسیاری از نام‌ها را به گونه‌های مختلف نوشته است. از آن جمله: رضا جوزدانی «باغی مشهور اصفهان» را یک جا «میرزا رضا جوزانی» (ص ۲۵) و جای دیگر «رضاخان جوزدانی» (ص ۲۳۳) ذکر کرده است. یا «نایب حسین کاشی» معروف را «حسین نایب کاشی» (ص ۲۵)، میرزا علی نقی را «عبدالنقی»، میرزا علی محمد را «حاج میرزا محمد» و «عبدالمحمد»، حاج میرزا حسن را «حاج میرزا عبدالحسن» (ص ۳۴)، چلگرد را «چهل‌گرد» (ص ۴۵)، حاج محمدباقر همدانی را «میرزا آقاخان همدانی» (ص ۶۹)، میرزا رضا را «عبدالرضا»، محمدحسن میرزا را «میرزا محمدحسن»، وجیه‌الله را «وجیه‌الله» (به کزات و هر جا که این نام آمده است)، برخوار را «بلخار» (چند بار) و... ذکر کرده است.

۴. اشکالهای نگارشی - ویرایشی نسبتاً فراوان و برخی غلطهای املائی هم نشان می‌دهد که ناشر ویرایش متن را ضروری ندانسته است. این نوع خطاها هم مثل غلطهای چاپی بسیار زیاد است که چند نمونه را یادآور می‌شوم:

«آنان» به جای «آنها» (ص ۲۸)، «خواننده» به جای «نویسنده» (ص ۳۰)، «همگی» به جای «هیچ‌کدام» (ص ۴۳)، «عدم کیفیت» به جای «عدم کفایت» (ص ۴۵)، «با این وجود» به جای «با وجود این» (ص ۴۹)، «مراغبت» به جای «مراقبت» (ص ۶۷)، «پنج‌لحم» به جای «پنج‌الحم» (ص ۱۰۵)، «هزار الفیه» و «بیت» به جای «الفیه» و «مصرع» (ص ۱۰۷)، «پراتتر» به جای «گیومه» (ص ۱۱۱)، «تغییر» به جای «تغییر» (ص ۱۱۵)، «تفریق» به جای «تفریغ» (صص ۱۴۸ و ۲۰۰) و...

جالب اینجاست که این مورد آخری «در اصل» درست بوده است که مصحح محترم آن را به «تفریق» تغییر داده و در زیرنویس (ص ۱۴۸) نوشته است «در اصل تفریغ» (تفریغ حساب!) اما در جاهای دیگر به همان «تفریغ» در متن اکتفا نموده و آن را «تصحیح!» نکرده است.

نمونه دیگری از این نوع «تصحیح»ها را در صفحه ۱۵۷ می‌بینیم که در متن آمده است: «دیدید که فلک به ما چه کرد؟ / ما را به فراق مبتلا کرد» و در زیرنویس نوشته‌اند «در اصل فراق» و «مبتلا»! که هر دو واژه در اصل درست بوده است. صحیح این بیت چنین است: دیدید که فلک به ما چه کرد؟ / ما را به فراق مبتلا کرد.

همچنین «استقسا» را در دو جا (صص ۲۳۲ و ۲۳۴) غلط خوانده و «استفتاء» ضبط کرده است. و نیز «امثالهم» به جای «امسال هم»!

با این همه، گرچه این بی‌دقتی‌ها و سهل‌انگاری‌ها به هر جهت از قدر کار فراهم آورنده کتاب و ناشر می‌کاهد، اما باز هم باید چاپ و نشر این گونه «نگارشهای غیررسمی» را که «از نظر تاریخ‌نگاری، مردم‌شناسی و ادبی» اهمیت و ارزش خاص خود را دارد، قدر شناخت؛ و از ناشر خواست در آماده‌سازی کتاب دقت و حساسیت بیشتری به کار برد.

* تمام آنچه در «آ» آمده از متن کتاب یاد شده است. در نقل این عبارتها فقط گاهی (به ندرت) رسم‌الخط و علائم سجاوندی تغییر کرده است.